

روشی بود و آخر عیویان راتابشی و سرور
 نازبان را فرمایشی و مهر سپهر جهان بالا را
 این و درخششی گفتار و کردار و این
 و روش و فرمایش هر یک دیگرگون بود
 این چه راز است نهان و پنهان زیرا
 باید فرمایش بزدان بر یک روش باشد
 تا بخش آسمان رخ بگشاید انھی
 بدان که جهان و آنچه در اوست مردم
 دیگرگون گردد و هر نفس تغییر و تبدیل جوید

زیرا تغییر و تبدل و انتقال از لوازم ذاتیه
 امکان است و عدم تغییر و تبدل از خصص
 و جوب لهذا اگر عالم کون را حال بر یک
 منوال بود لوازم ضروریه اش نیز یکسان
 میگشت چون تغییر و تبدل مقرر و ثابت
 روابط ضروریه اش را نیز انتقال و تحول
 واجب مثل عالم امکان مثل همسکلی
 انسان است که در طبیعت واحده مداوم نه
 بلکه از طبیعتی به طبیعتی دیگر و از مزاجی به مزاجی دیگر

انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و این
 متنوع شود لهذا بزرگت دانا و حکیم حادق
 در مانرا تغییر دهد و علاجرا تبدیل نماید
 بیدیه بینا ملاحظه کنسید که انسان در شکم مادر
 خونخوار است و در همد و گهواره شیرخوار
 و چون نشود و نما نماید برخوان نعمت پروردگار
 نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید
 زمان طفولیت راهگی و دم شیرخوار بر
 رزقی و سن بلوغرا اقتضائی و جوهر

قوت و قدرتی و ضعف و پیری افتور و
 رخاوتی در هر درجه انسان از اقتضای و
 دردش را درمانی و همچنین موسم صیف را
 اقتضای و فصل خزان را خصوصیتی و موسم
 دی را برودتی و وقت بهار را نسیم معطر
 و شمیم معبری حکمت کتبه اقتضای این نماید
 که تغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد و تبذیل
 امراض تغییر علاج شود پزشکی و انامیکل
 انسان را در هر مرض دوائی و در هر دردی درمانی

و به و این تغییر و تبدیل همین حکمت است زیرا
 مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون
 علاج بر تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر نادان
 حکیم است اگر در وی اول بودن بود چه تغییر داد و اگر ثانوی بود
 در آغاز بخوبی کرد ولی رنجور دانا اذعان نماید
 و بر وجدان بفرماید و این را بدان که
 این یزدانی بردو قسم است قسمی تعلق
 بعالم آب و گل دارد و قسمی دیگر بجهان جان
 و دل اساس این روحانی لم تغییر و

لم یبدل است از آغاز ایجاد تا یوم میعاد
 و تا ابد الابد بر یکسوال بوده و هست و
 آن فضائل عالم انسانیست و این صفتی
 دائمی سرمدی یزدانی و روش و فرمایش
 ابدی خداوند آفرینش است و قسمی از
 این تعلق بحکم دارد و آن مقتضای هر
 زمانی و هر موسمی و هر درجه در سن تبدیل و
 تغییر ماید و در این کور عظیم و دور جدید
 تفرقات احکام جهانی اکثریت عدل را

چه اینکورا امتداد عظیم است و این دور را
 فصاحت و وسعت و استمرار سردی بادی
 و چون تغییر و تبدل از خصائص امکان و
 لزوم ذاتی این جهان است لذا احکام
 جزئیة جسمانی با مقتضای وقت و حال تعیین
 و ترتیب خواهد یافت اما اساس
 این برزوان را تغییر و تبدل نبوده و نیست
 مثلا خصائل حمیده و فضائل پسندیده
 و روش باطن و کردار بزرگواران و رفتار

نیکوکاران از لوازم این بزوان است و
 این ابد تغییر نموده و نخواهد نمود اما احکام
 جسمانی بسته باقتضای زمان در هر دور
 و کوری تغییر نماید در این عهد و عصر که
 جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان
 لطافتی و ملاحظاتی بی اندازه یافته ایماگر آنست
 که احکام پیشینان تماماً مخرجی گردد لا والله
 و از این گذشته اگر در ظهور مطا هر مقدمه
 این تازه تاسیس گردد جهان تجدید شود

و ہیکل عالم در تبص تازہ جلوہ نماید جو اب
 پر سسٹانی بدان کہ پیغمبران را از
 کتب و صحف مقصود معانی است نہ الفاظ
 و مراد حقیقت است نہ مجاز مادہ است
 نہ صورت گوہر است نہ صدف
 ان حقیقت معانی کلینہ کہ رہبر پیغمبران است
 یکی است و آن دستور العمل کل لہذا
 فی الحقیقہ ہر پیغمبری براسرار جمیع پیغمبران
 مطلع و لو بظاہر کتاب باوراندید و سخن

اورانشنیده و آئین جسمانی اورانشنیده
 زیرا روش و سلوک و اسرار و خالق و آئین
 روحانی کل یکیت پرستش سوّم در
 خصوص تخبیر و تکفین نفوس متصاعده الی الله
 سؤال نمودید که در کتب سماویہ مختلف نازل
 کدام یک بجز است و کدام یک در
 و صحیح آئین پسین نام آئین مشین است
 و چون بدیده بینا نظر فرمائید ملاحظہ می کنید
 کہ چنین است و اما سؤال چهارم

سؤال نموده بودید که ارواح بعد از صعود احیام
 در چه مقامی قرار خواهند یافت بدان که
 روح از حقایق مجروده است و حقیقت مجروده
 مقدس از زمان و مکان است زیرا
 زمان و مکان از لوازم حقایق جسمانی و مشحونه است
 حقیقت مجروده را چه زمانی و چه مکانی جسم و
 جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم
 لامکان است نه امکان جان است
 نه تن لطیفه الهیه است نه کیفه جسمانیه

نورا است نه ظلمت جان است نه جسد
 از عالم پرزدان است نه کیهان مکانش
 مقدس از اکنه و مقامش منزله ارتقا است
 بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع
 کما عظمش را ایوان کیوان زندان است
 و قصر مشید متعالیش را چرخ برین اسفل
 زمین و اما جسد الهی است از برای
 روح زیرا متحرک و مرکب و مکتب
 و مسمی و محسن روح است جسد گنهگار

و ستمکاری و خوشحالی و نیکوئی و نیکبخت
 از جان و روان است نه تن ناتوان
 لهذا همچنانکه عذاب و عقاب و سرور
 و اندوه و خرن و طرب از احساسات
 روح است کذک پاداش و ثواب
 و عقاب و جزا و مکافات که از نتائج
 اعمال حاصل راجع بر روح است خبید
 هیچ شمشیری بجهت کشتن گیاهی مواخذه
 نگرود و هیچ شمشیری بجهت زخم اسیری معاف

نشود چه که آلت است نه فاعل محکوم است
 نه حاکم مقهور است نه قاهر و البها علیک غایب

هو الابی الابی

ای همین از خدا بخواه که چون ابر همین
 گوهر نشان کردی و چون صحن همین
 گلشن بزدان شوی و گل و ریجان
 پروری نظر عنایت از ملکوت احدیت
 شامل و دریای عطا پر موج و مقدس
 از ساحل نامهات خوانده شد و

مضمون معلوم گردید در خصوص نامهای
 پیغمبران سوال فرموده بودید که با وجود
 کثرت انبیاء در قرآن معدودی قلیل عبارت
 از هشت نفر مذکور حتی حضرت مه آباد و
 زردشت مذکورند و حکمت این چه چیز است
 بدان که در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظا
 هر مذکور ولی فی الحقیقه کل مرمرور زیرا
 از برای مظاهر مقدسه دو مقام است
 مقام توحید و مقام تحدید در مقام توحید

حقیقت واحد هستند در این مقام می
 فرماید لا تفرق بین احدین و رسیدن مثلش
 مثل شمس است هر چند مطالع و مشرق
 متعدّد است و لکن شمس واحد است
 که مشرق و لایح از کل است در این مقام
 ذکر هر یک از انبیاء ذکر کل است نام
 احمد نام جمله انبیاء است و مقام دیگر
 مقام تحدید است و آن بحسب مراتب
 و شئون مظاہر مقدّمه است در

این مقام میفرماید تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ
 عَلَى بَعْضٍ مثل این مقام مثل بروج است
 که آفتاب را در هر یک از آن تأثیر خاص
 و درجاتی از حرارت مختلف است
 چنانکه آفتاب را در برج اسد نهایت حرارت
 حاصل و در برج دلو و حوت حرارت
 معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضی از اینها
 عبارت از ذکر کل است در این مقام
 چیزی بخاطر رسد که مادام چنین است چرا

کفایت بذکر یک نفس از انبیاء شد پس
 حکمت ذکر بیت و هشت چه چیز است
 این معلوم است که نظر بحکمتهای بالغه الهی
 در زمان ختمی ماب روحی له الفداء و قوعاتی
 دست میداد و مقتضای وقت و مقتضای
 حال و قوعات پییران سلف نازل میشد
 و بیان میگشت لهذا ذکر بعضی از پییران
 و قوعات ایشان نظر بحکمت بالغه در قرن
 عظیم شد و چون مقام نبوت مقام انجاء

و استفاضه است و در عالم خارج مثال
 مجسمش کوکب مکرّم است و ماه را در
 دور فلکی بیت و بهشت خانه محقق اما
 حضرت مه آباد و حضرت زردشت در
 قرآن تلویحاً مذکورند و نفسی با بحال پی
 برده چنانچه اصحاب رس و انبیاء
 ذکر نموده و این رس رود ارس است
 و این سفیران ایشان متعدد بودند
 از جمله حضرت مه آباد و حضرت

زردشت بود و اهباء علیک سعاع

هو نته

ای ایران عزیزان هر فردی از افراد
انسانی چون از خاور زندگانی در جهان
هستی سر بر آورد ناچار روزی در
با خرنیستی متواری گردد از آغاز ولادت
نشوونما کند و از پستان زندگانی
شیر نوشین نوشد و در آغوش
ماز و نعمت پرورده گردد تا بدرجه بلوغ

رسد و نهال آسار برگ و شکوفه نماید بار روز
 گردد ثم لطیف بنجد روز بروز تر می کند
 تا بدرجه کمال رسد پس از آن رو با سحطا
 نهد روز بروز قوی تحلیل رود تا درخت
 کهنه گردد و از بار و برگی بهره ماند نهتا
 بکلی طراوت و لطافت زائل شود و
 افسردگی و پرمردگی رخ دهد بیفانده
 شود بدرجه رسد که دیگر امید نشود و نما
 طراوت و لطافت نماید حال باید معانی

حقیقی تخم همان درخت را در بوستان بیفتان
 تا دوباره برآید و نشو و نما کند و نهال
 پیمال شود و در نهایت تازگی و برآزندی
 و آزادی پرورش یابد و بخش جهان
 آفرینش در غایت لطافت و ملاحظت و
 صلاوت دوباره رونق قدیم و برکت
 دیرین حاصل نماید و همان دانایان
 مجرب می نمایند اما و همان نادان بکوشد
 که آن درخت کهن را دوباره نشو و نما آرد

و این ممتنع و محال حال در خان مبارکی
 چند در ایام سلف در این گلشن هستی و بوستان
 بخشش الهی نشو و نما نمودند تا کمال است
 خویش را در جنتان حقیقت بنمودند و الطاف
 و بخشش ایزدی جلوه نمود. و آنچه باید و شاید
 از تأثیرات حقیقی و فضائل عالم انسانی
 ظاهر و عیان نمود درخت تو می شد و
 شاخها امتداد یافت و بر جهان آفرینش
 سایه افکند و طوائف و ملل در ظل محدود

آسایش یابند و از فواکه طیبه آن پرورش
 جستند تا آنکه دور حیات منتهی شد تجرد
 لازم گشت نهال دیگر از همان شجره مبارک
 آغاز نشو و نما نمود حال این درخت آسمانی
 و شجره رحمانی نتایج اندر حیات فرخنده آنها
 که در نهایت طراوت و لطافت و ملاحظت
 و فیض و برکت در نشو و نماست و انا
 فانا فروع ممتد نباید و بار و برش بخش
 آسمانی و موهبت رحمانی و کمالات

انسانی و آثار قدرت سبحانیت این
 نهال همان شجر است ولی نادانان نگاهکنند
 که درختی دیگر است و ثمری دیگر بگازند
 نه شجره الطاف خداوندی گانه این سهو و خطا
 جهالت است نفاست است عدم در آفتاب
 بی نصیبی است محرومیت منوری است
 مغروریت باری مقصودانیت که از حقیقت
 در گلشن آمال پرسیان نهال بهیالی در
 نهایت قوت و قدرت ارزشات

سحاب موهبت و حرارت شمس حقیقت
 و هبوب نسائم عزت ابدیه در شوق و ناست
 فیض ابدی و بخش آسمانی این نهال را
 دوباره در ایران انبات فرمود شایان
 شکرانیت است. سراوار منوچهریت است
 لائق حمد و ثنای حضرت احدیت است
 پارسیمان را کوب لامع آمال هزار سال
 در باختر افول متواری بود ایچمه از خاوار
 عزت آسمانی در نهایت لمعان درخشند

و تابان گردید دور جدید رسید حیات
 تازه حاصل شد آن بهار روحانی که از هزار
 سال با مجال منتقل می‌باشم تا بستان و خزان
 و رستان گردیده بود دوباره آن بهار
 در نهایت طراوت و لطافت با سپاه
 بخش خداوند آفرینش در دشت و صحرای
 ایران خیمه برافراخت و نهایت آمال و
 آرزوهای پاسبان حاصل گشت که
 آن بیلان سخن گو گو آن مرغان چمن نیکو

کوان تزدوان بگلشن ایزدی کوان طوطیان
 شکر شکن پرسی بگفته اندک اندک پی
 بگلشن بروند و در این شاخار آهنگ
 آواز و شهنواز نمودند امید چنان است
 که غلغله در زمین آسمان اندازند و ولوله
 باوج اعلی رسانند و زلزله در ارکان سائر
 اقالیم فکینند تا عزت ابدیه باران نیاکان
 در بار ماندگان ظاهر و آشکار گردد و سروری
 پیشداوانیان در دودمان کیانیان آشکار

و عیان شود پس ای یاران پارسیمان
 هنگام شادمانی است و دم کامرانی و دو
 رحمانی و بخش آسمانی خوشا بغیر زانی
 که از باوه موبیت الهی سرست شوند و
 قدح بدست گیرند و رض کنان و پاکوبان
 و کف زمان در این میدان بشکرانه خدوند
 یگانه پردازند و بگردار و رفقار و گفتار
 این نهال بهمال را آبیاری کنند ای
 یاران پرسی آفتابستی پر تو الطاف

بر جمیع اطراف زد جمیع طوائف و ملل را
 نصیب از عنایت و موهبت بخشید کل را
 در سایه بخشش جهان آفرینش در آورد و فرمود
 همه بار یکدارید و برگ یکشاخار این خمیه
 وحدت عالم انسانی و عمومیت بشری است
 که بلند فرموده این اساس مستین را چنان
 قوی و زرین و مستین بنیاد کرد که در الواح
 بصریح تعلیم داد که دشمنان را دوست نگردد
 بدخواهان را خیر خواه دانند بیگانگان را آشنا